



۱۶ سپتمبر ۲۰۱۴

حمید انوری

جدال سر تقسیم

آورده اند که در ناکجا آباد ای که از آبادی در آن خبری نبود، جدال سختی در گرفتی اندر میان کلبی و مقصود سر تقسیم گوسفند قربانی. کلبی پیشنهاد قسمت کردن مساویانه قربانی نمودی و مقصود را هم چاره حصر شدی و عاقبت الامر بعد از تلاش و تقلا و مقاومت و مخالفت و جنگ و ستیز و بار بار مشیت و یخن شدن و پرت و پوست کردن همدیگر و آن گاه که هر دو از نفس در افتادی، چار ناچار به تقسیم مساویانه گردن همی نهادی و بعد از بغل کشتی ها و رو بوسی های نمایشی و از روی ناچاری، هردو بر آن شدی تا قربانی بخت برگشته را از وسط به دو نیم کردی و سر انجام بدین گونه غایله فرو خفتی و گویا حق به حقدار رسیدی و هم زر به دست آمدی و هم یار نرنجیدی.

یکی دو روزی در کار بودی تا انرژی های مصرف شده در مهمانی های آنچنانی احمد و محمود و کلبی و مقصود تا اندازه ای دوباره بدست آمدی و چهار نفر بیکار و بی عار و بی روزگار دیگر هم از خیرات سر کلبی و مقصود شکمی از عزا در آوردی.

طرفین دعوا طبق قرار قبلی نمایندگان با صلاحیت خویش به قربانگاه فرستادی تا شاهد تقسیم قربانی به دو قسمت مساویانه همی بودی تا میداد طرف مقابل که هرگز هم برای لحظه ای مورد اعتماد همدیگر نبودی، دست به تقلب زدی و کمی بیشتر از قسمت تعیین شده، بر همی داشتی.

کلبی یک هیئت دوازده نفری از بلی قربان گویان مورد اعتماد خود به قربانگاه همی فرستادی و مقصود نیز دوازده نفر از نزدیکان و مقربان و نوکران و چاکران درگاه به قربانگاه گسیل همی داشتی.

قربانی را چند پهلوان و کاراته باز و جیدو کار به میدان قربانی حاضر همی کردی و کارد های کلان و تیر و تلوار و چاقو و قمه و تیشه بُران از هر گوشه و بیشه حاضر همی کردند و قربانی را آماده تقسیم مساویانه چنان محکم همی چسپیدی که نفس اندرگلو گیر همی کردی که تو گوئی آن بخت برگشته قربانی را قبل از بردن به قربانگاه، نفس اندر گلو بند همی آمدی و نفس های آخر به مشکل همی کشیدی...

درست زمانیکه چهار نفر از هردو تیم دست و پای قربانی محکم چسپیده بودی و دو نفر پهلوان روز جنگ از هر دو تیم از چپ و راست کارد بر گلوی قربانی همی گذاشتی، ناگهان فریادی از آخر آن صف طویل به آسمان همی رفتی که دست نگهدارید...

شور و غوغا و جنگ و دعوا در حالی آغازیدن همی گرفتی که دلیل هنوز معلوم نبودی و هیچ یک نمی دانستی که دعوا برای چه بودی. مشیت و لگد بودی که بر سر و روی حواله همی شدی و فحش و ناسزا بودی که نثار خلق الله همی شدی...

بعد از جار و جنجال و شکستن چند کله و دماغ و جاری شدن خون از سر و روی، کسی با سر و روی پر خون از میانه ندا بر آوردی که دست نگهدارید مشکل در کجاست؟ چه شکسته و چه ریخته است؟ هیچ کس از آن میانه آگاه نبودی که چه اتفاق همی افتادی و چرا و چگونه زد و خورد آغاز همی شدی و چرا به سرو روی همدیگر همی زدی؟

اما در اصل قضیه از آنجا آب خوردی که هیئت های فرستاده شده طرفین دعوا هنوز نمی دانستی که قربانی را به عرض دو تقسیم مساوی کنند یا به طول، به عباره دیگر دعوا از آنجا آغاز همی شدی که هیئت کلبی خواستار تقسیم قربانی به درازی بودی و هیئت مقصود به بر...

هیئت تعیین شده از جانب مقصود دلیل همی آوردی که در اصل با طرز تقسیم مشکلی نداشتی و فقط در یک نکته اختلاف کوچکی هنوز پا برجاه بودی و آن هم طوری بودی که اگر قربانی را به درازی دو نیم کردی، کله قربانی را چگونه باید دو قسمت همی کردی؟

هیئت مقصود دستور اکید داشتی که در هیچ صورت کله یا سر قربانی را معامله نکنندی که قسمت وعده داده شده به پهلوان کله خور بودی و او به چیزی کمتر از کله قانع نشدی.

اما هیئت کلبی دستور همی داشتی که هرگاه ضرورت افتادی و راه و چاره دیگر سراغ نشدی، آنان اختیار کامل همی داشتی که پاچه و دنبه را به معامله گذاشتی، اما در هیچ صورت کله و ماهیچه را معامله نکنندی که یکی به

مستر بادنجان و دیگری به ماهیچه خور دوران وعده داده همی شدی و آن دو در کمتر از آن راضی نبودى و کاسه به کوزه همی زدی.

نیم مقصود اما حاضر همی بودى که پاچه و دنبه قسمت خود را در صورت تقسیم قربانی به طول و درازی به معامله گذاشتی، ولی کله را سلامت باید تسلیم همی شدى که پهلوان روز جنگ را بکار بودى و ترتیبات پخت و پز آن از ماه هاست که گرفته همی شدى و...

و چون دعوا بالا همی گرفتى و مشت و لگد و قمه و سوته هم کاری از پیش نبردى، طرفین دعوا بر آن شدى تا میانجی ای از خارجه دعوت کردى و به دعوا بالای لحاف ملا خاتمه همی دادى...

اما ته و بالا دویدن های میانجی هم سودى در بر نداشتى که نه کلبی و نه هم مقصود در کمتر از کله کامل و سلامت و دست نخورده، راضی نشدى که نشدى.

و دعوا از همین جاه آغازیدن همی گرفتى و وعده و وعید و جنگ تهدید هم دیگر کارگر نیافتادى و سر خوران در دو طرف قضیه ترتیبات وسیع سر خورى گرفته همی بودى.

عاقبت میانجی خارجه ئی را فکر بکرى در کله خام پیدا همی شدى که هم لعل بدست آیدى و هم یار نرنجیدى و آن هم بگونه ای چاره سازى همی شدى که قربانى را تا کله به درازى دو قسمت همی کنندى و اما کله به صورت درست و دست نخورده و کامل به مقصود تفویض گردیدى و یک کله سلامت دیگر در کمپنى دهر دون هندوستان فرمایش همی دادى تا در اسراع وقت آماده شدى و به کلبی تسلیم بدادى تا کلوخى گذاشته شدى و از آب گذشتى و غایله خاموش همی شدى.

کلبی و مقصود و داره مار ها و پهلوانان و مارخوران و ماهیچه خوران و کادیلاک سواران و عوان و انصار بی کار و بی روزگار شان هنوز در انتظار کله فرمایش داده شده از دهردون هندوستان بودى و اما انسانها یا آدم ها فراموشکار همی بودى و فراموش همی کردى که کله های دهردونى، کله خورک همی داشتى...

شاعری چه خوش گفته است:

**دی شیخ مدرسه گفت به حماراش
هر که شد خر، می شوند سواراش**

د پانو شمیره: له ۲ تر ۲

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de
یادونه: دلپکنی دلپکنیزی بنی پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیولو مخکې په څیر و لولئ